

# توافق با زمان نوشته پل ریکور

انسان در برخورد با بیکرانی زمان کیهانی و کوتاهی زندگی انسانی ساختارهای نمادین نیرومندی آفریده است.

ساختارهای نمادین دیگری در جستجوی غلبه بر نابرابری زمان کیهانی و زمان انسانی است. اما برای درک اهمیت آنها باید با شناسایی برخی سرچشمه‌های ذهنی دو استعاره پرواز و احاطه نگاه ژرفتری به این نابرابری افکنده شود.

## معنای تجربه

در موضوع زمان کیهانی، در نتیجه کشفهای بزرگ علمی درک هسوتیاریات‌تری از راههای تطبیق فواصل بسیار طولانی زمان یافتیم. برای مثال، در فرهنگ غربی جهان مدتها چند هزار ساله تصور می‌شد. ۶۰۰۰ رقمی بود که گاهی ذکر می‌شد.

داستان چگونگی گذر از این سرزهای زمانی داستانی جذاب است. با کسب دانش بیشتر در مورد دورانه‌های زمین‌شناختی به ناچار این عقیده را پذیرفته‌ایم که زمین بسیار کهنتر از آن است که تا چند قرن پیش گمان می‌رفت. کشف فسلیها نشان داده است که حیات بسیار پیشتر از تاریخی که زمانی تصور می‌شد روی زمین وجود داشته است. تاریخ منشأ انسان نیز به زمانی بسیار بیشتر، در مقیاس زمانی میلیونها ساله می‌رسد. مدهای زمانی هم مرکزی منشأ انسان، منشأ حیات، منشأ زمین و منشأ منظومه شمسی را در آنها ردیابی می‌کنیم به نوبه خود در احاطه زمان نجومی‌اند که با سال نوری محاسبه می‌شود. به این ترتیب تسجیره بی‌واسطه یک زمان بیکران و محیط بر همه چیز، به سطحی کنترل‌پذیر نزول می‌کند.

اما نابرابری زمان انسانی و زمان کیهانی فقط برحسب عدد بیان نمی‌شود. جنبه کیفی این نابرابری است که عدم تجانس بین این دو دیدگاه را مهم می‌سازد. برگردیم به بدیهه گذشت زمان در لحظه‌های زودگذر. مفهوم لحظه، برحسب اینکه کدامیک از این دو دیدگاه را بپذیریم، دو معنای مشخص و آنتی‌ناپذیر دارد. از دیدگاه زمان کیهانی، که بر آگاهی انسان تقدم دارد و در این معنا

دو نقطه نظر بسیار دور از هم در مورد زمان سامطرح می‌شود و ما تلاش می‌کنیم پیوندی بین آن دو برقرار کنیم. در یک سو تجربه آزاردهنده کوتاهی عمر در زیر آفت سرگ است. این تجربه بیانی در سکوت تحمل نمی‌شود. ناله‌های رنج با مویه‌های شاعرانه‌ای که جان بخش الهامهای شعر است به کلام درمی‌آید. کنار این مویه‌ها، مجموعه نبرد عابیهان قرار دارد که با استعاره‌های سرشار از فلسفه از گذر زمان سخن می‌گویند.

پس می‌گوییم که زمان جریان می‌یابد یا پرواز می‌کند به این معنا که گذر میلیثانیه آن نمی‌گذارد زمان حال همیشه با ما بماند. همچنین می‌گوییم که تجربه‌های جدید ما در گذشته گم می‌شوند و با افتادن به این ورطه دیگر تقریباً غیر نیستند حتی اگر خاطرهای که آنها را برای ما حفظ می‌کند با قراموشی به ناپودی تهدید شود. بازم می‌گوییم که آینده، که هم در آرزوی هشتم و هم از آن هراس داریم، نامطمئن است، گرچه رویدادهای هراس‌آور بیش از حد سریع و رویدادهای آرزو شده بیش از حد آهسته رخ می‌دهند و در هر حال آنچه روی می‌دهد محاسبه و پیش‌بینی را باطل می‌سازد.

در مقابل این نمادسازی ساده برای تجربه گذر زمان در یک هستی بسیار کوتاه، نمادسازی برای بیکرانی زمان کیهانی انجام می‌شود که بی‌تزلزل در چرخه‌های بزرگ سال، فصل و روز می‌گردد. می‌گوییم که این زمان بر همه چیز محیط است و آن را با نماد یک فضای بزرگ و بی‌حرکت نشان می‌دهیم. به این ترتیب می‌گوییم که هستی ما «دوره» زمان رخ می‌دهد و منظوران از این استعاره فضایی پیشتر زمان است بر آندیشه که در آرزوی مشخص کردن معنای زمان و احاطه بر آن است.

درست است که راههای اندازه‌گیری زمان، که در زیر مورد بحث قرار خواهند گرفت، بیانگر نوعی چیرگی آندیشه بر چیزی است که تمام تلاشهای ما را که برای سه چنگ آوردنش می‌شود باطل می‌سازد. اما این راههای اندازه‌گیری کمبودی اندازه عظیم‌اند احساس یک عظمت فراگیر را که در تضاد با تجربه کوتاهی عمر انسان است تقویت می‌کنند.

بدون شاهد است، لحظه صرفاً نسوسی مکت در استعرا  
حرکت یا، به بیان کلی، تغییراتی در سیستم دینامیکی است.  
سخن از مکت به این معناست که هر لحظه می‌تواند «حالا»  
باشد، مانند نقطه‌ای روی خط زمان.

اما، برای اینکه «حالا»ی واقعاً وجود داشته باشد باید  
آگاهی‌ای آنرا تجربه کند که درکش از «حالا» عبور آینده به  
سوی گذشته از درون حال باشد. نابرابری واقعی بین زمانی  
کیهانی و زمانی زیسته همان نابرابری بین زمان کتی و زمان  
کیفی، زمانی بدون حال و زمانی دارای حال است.

این عدم نجاس را می‌توان به کمک یک پارادوکس  
نشان داد. تنها در مقیاسهای زمانی به لحاظ کتی  
ناچیز - مانند محدوده زمانی بین تولد و مرگ - است که  
پریش معنی زمان در قلب حال موجود، بسا پیشگسترها و  
پسگسترهایش، مطرح می‌شود. با به کارگیری تخلیل می‌توان  
دامنه حافظه را تا حدی که با سیکرانی زمان نجومی برابر  
شود، و دامنه پیش‌بینی را تا حدی که به پایان احتمالی جهان  
برسد، بسط داد. اما، علاوه بر این حقیقت که - مانند تجربه  
والایی در فلسفه کانت، عظمت بیش از حد تخلیل را به زانو  
درمی‌آورد، همیشه جای چیزی بین گذشته و آینده‌ی بی‌انتها  
خالی خواهد بود و آن، تجربه سهم زمانی زیسته است که به  
نمایش زمان کتی تعلق ندارد.



تلسکوپ خورشیدی مکت در  
و صدخانه ملی کیتیک در  
آریزونا (ایالات متحده).

اگر این بدیده نابرابری را نقطه آغاز بگیریم، درک

نیروی ساختارهای نمادینی که با برقراری پیوند بین زمان

کیهانی و زمانی زیسته تجربه فرهنگی زمان را می‌سازند،

امکان‌پذیر می‌شود.

برای اینکه تصویری از عظمت کار برقراری این پیوند

بیایم نباید به اسطوره‌ها و زمان اسطوره‌ای بسازگردیم.

مردشناسان فرهنگی به آنچه رز در دوسنزیل زمان‌شناس

تطبیقی و اسطوره‌شناس فرانسوی «زمان بزرگ» نامیده

است اشاره می‌کند. کار این «زمان بزرگ» هم‌زمان کردن

زمان جهانی با زمان جوامع و موهومی است که در جوامع

زندگی می‌کنند. دوسنزیل این کار را با ساختن یک تقطیع  
منفرد و جهانی از زمان به گونه‌ای انجام داد که بتوان  
چرخه‌های زمانی دارای منتهای متفاوت، چرخه‌های بزرگ  
کیهانی، تکرارهای زیست‌شناختی و ریتم‌های زندگی  
اجتماعی را با یکدیگر ارتباط داد. آیین از طریق نظم  
بزرگداشت خود، بیانگر زمانی است که ریتم‌های آن بسیار  
بزرگتر از ریتم‌های عمل عادی است، و یک تقطیع عملی  
مکمل به نمایشهای اسطوره می‌دهد.

از مسئله زمان اسطوره‌ای که در پژوهش دیگری که  
یونسکو\* آنرا منتشر کرد مورد بحث قرار دادم دیگر سخن  
نمی‌گویم. به ساختارهای نمادینی خواهم پرداخت که  
می‌توانند در نقطه عطف میثوس و لوگوس قرار گیرند.  
ساختارهای زمانی را فقط در این سطح میانی می‌توان قرار  
داد (کز دستوف پومیان فیلسوف برای متمایز کردن این  
ساختارهای زمانی از کروئوگرافی‌هایی که با آنها مخلوط  
شده‌اند، آنها را «کروئوسوفی» نامیده است).

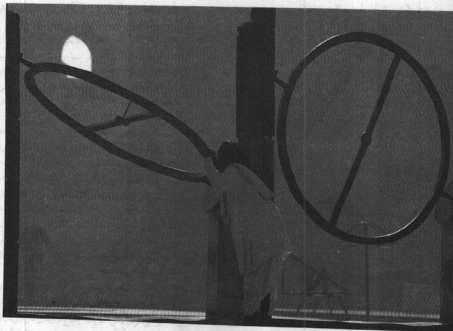
## کروئوسوفی‌ها و گاهشمارها

در این سطح میانی، تاریخ به دوره‌های زمانی، دوران یا  
عصرهای تاریخی اصلی تقسیم می‌شود. این تقطیع زمان  
دنیالرو و رویدادهایی است که چون با مبدأ چیزی در پیوندند  
می‌توان دوران‌ساز نامیدشان. در چشم اندازه‌ای که هنوز  
اسطوره‌ای است، باستانی‌ترین تقسیم‌بندی زمان به دوره‌ها  
این رویدادهای دوران‌ساز تاریخ را به کنش‌هایی متصل  
می‌کند که آفریننده جهان هستی هستند. آنگاه، گاهشمار  
سیاسی در حالی که اثر زمان کیهانی را حفظ می‌کنند از  
گاهشمار مذهبی پیشی می‌گیرد.

فقط کافی است به تمایز بین عصر طلایی، عصر فرغ و  
عصر آهن بیندیشیم، یا به تقسیم‌بندی چهار سلطنتی که دانسیال  
شی از مجسمه‌های انجام داد که سرش از طلا، بازوهایش از  
نقره، و رانهایش از برنج و پاهایش از آهن و رُس بود. بعداً،  
آگوستین قدیس تاریخ بشریت را به شش ایزود تقسیم کرد،  
با این تصور که هر ایزود با روزی از آفرینش و عصری از  
حیات در پیش از یکشنبه‌ی ابدی روز رستاخیز تطبیق می‌کند.

این دو شکل تقسیم‌بندی زمان به دوره‌ها، به زمان خطی  
مربوط است. در حالی که تقسیم‌بندی این خلقدون در شکلی  
از زمان چرخه‌ای صدق می‌کند که در آن مقارنه ستاره‌ای،  
طول مدت حکومت دودمانها و سن زندگی انسانی بسام  
تطبیق می‌کند.

این راه‌های نیمه الهی، نیمه سیاسی تقسیم‌بندی زمان در  
اواخر قرون وسطا به نه‌انگه تفکر اروپایی رفت، اما نیاز به  
نوعی تقسیم‌بندی هنوز در کتابهای درسی مدارس امروز  
دیده می‌شود. بسامه اینها، مفهوم رئسانس شکلی از  
تقسیم‌بندی راهبردهای می‌شد که در آن هر بدعی با اجداد مدن



وسایل رصدخانه نجومی قرن  
جدیدم در حی پور، واجستان (هند).

باستان یونانی - رومی توجه می‌شود. در مورد اندیشه  
پیشرفته که به نظر می‌رسد فقط یک زمان خطی را  
می‌شناسد، مفهوم رئسانس تقسیم‌بندیهای تنازهای ارائه  
می‌کند. رئسانس علاوه بر تقسیم بزرگ بین زمان کهن و نو،  
تاریخی جهانی را مطرح می‌کند که از ولتر تا هگل زمان را به  
پادشاهان و ظلم‌روها (پتا بر نظر هگل شرقی، یونانی، رومی و  
ژرمنی) تقسیم می‌کند.

وظیفه اصلی این کروئوسوفی‌ها این است که سیر فراز  
زندگیهای فانی فردی و حتی زندگیهای مردمان و جودمانهای  
گذرنده آنها زمانی را مستقر کنند که فراتر از زمان انسانی  
باشد و به نحوی بین زمان کیهانی و زمان بشر عبادی و فغانی  
پیوند ایجاد کنند.

کروئوگرافی‌ها که با کروئوسوفی‌ها مخلوط شده‌اند، پیش  
از کروئوسوفی‌ها دوام آورده‌اند. زیرا در سیر فراری پیوند -  
یعنی ثبت زمان انسانی در زمان نجومی - کوششی بنیادین به  
عمل می‌آورند. این ثبت شامل اختراع یک زمان سوم است:  
زمان گاهشمار. گاهشمارها انواع بسیار مختلف دارند. اما  
چند ویژگی مشترک دارند که ما را قادر می‌سازد به زیان  
زمان گاهشمار سخن بگوییم. مجموعه این ویژگیها محاسبه  
زمان را امکانپذیر می‌کند: رویدادی بنیادی که دوره‌ای جدید  
را می‌گشاید (نولد مسیح، هجرت، به قدرت رسیدن یک  
شهردار) نقطه آغازی است برای تعیین تاریخ شممام  
رویدادهای بعدی.

به این ترتیب، زمان مسلسل به زمان کروئوسوفیک  
متصل می‌شود، اما بی‌تردید با آن متفاوت است زیرا محوری  
تشکیل می‌دهد که در ارتباط با آن در دو جهت امکان عبور از  
زمان وجود دارد؛ از گذشته به حال و از حال به گذشته:  
زندگی خود ما بخشی از این رویدادهاست که در پشت سر ما  
بیش رو به آنها می‌نگریم. و در آخر، مجموعه‌ای از واحدهای  
اندازه‌گیری - روز، ماه، سال - را برای نامگذاری فواصل  
زمانی ثابت بین تکرار پدیده‌های کیهانی تعیین می‌کنیم.

زمان گاهشمار به این مفهوم یک ساختار نصادیق  
برقراری پیوند است که هم در زمان کیهانی (بر اساس دانش  
تجربه)، و هم در تجربه انسانی (بر اساس رویدادهای  
بنیادی‌ای که متعلق به خاطره جمعی‌اند و در مراسم آیینی به  
یاد آورده می‌شوند) ثبت می‌شود.

### گذشته - غایب تاریخ

با زمان گاهشمار، ما به زمان تاریخی وارد شده‌ایم که به  
عنوان زمان وقوع رویدادهای واقعی و زمان بیان گزارش  
آنها، ارزشی دوگانه دارد. ابتدا به نظر می‌رسد این دوگانگی  
نتیجه ابهامی تأسف‌بار است زیرا در بسیاری از زبانها همین  
کلمه هیستوری (تاریخ) معرف رس گیتانه (کارهای شده) و  
پازسازی تاریخ‌دانها از آنهاست. توجیهی که برای این ابهام  
آشکار بیان می‌شود ما را به قلب تجربه فرهنگی از زمان  
می‌برد.

### پل ریگور

فلسوف فرانسوی و استاد پیشین فلسفه  
فر دانگاند پاریس (آسائتر) و دانشگاه  
تیکگو، مدیر مجله فلسفی فرانسوی  
ماتریک و اخلاقی است. در میان آثار  
متعدد چاپ شده او که به انگلیسی ترجمه  
شده‌اند انسان خطا پیشتر: فلسفه ارائه  
(انتشارات دانشگاه فوردم، نیویورک،  
۱۹۸۶)، فراتر و بی‌استفاده (انتشارات  
دانشگاه تورنتو، ۱۹۷۷) و روتج و کینگان  
- پل لندن، ۱۹۸۶) و زمان و همه (سه  
جلد، انتشارات دانشگاه تیکگو، ۱۹۸۴،  
۱۹۸۶، ۱۹۸۸) را می‌توان نام برد. او دو  
مجموعه مطالعات را برای پسونکو  
ویرایش کرده است: فرهنگها و زمان  
(۱۹۷۶)، نماز، فلسفه (۱۹۷۷)

از یک سو، گذشته از آن اعمال (و رنجهای) مردمانی چون خودمان است، و ایسن اعمال به در اسان بودن از فراموشی، به نقل شدن نیازمندند. اما همه آنچه از این اعمال گذشته باقی می ماند آنآری است که برای تاریخ دان حکم اسنادی را دارد که باید جمع آوری، انتخاب و نقد و بررسی شود. و اما خود گذشته کماکان غایب تاریخ می ماند.

از سوی دیگر، اگر بخواهیم در مورد ارتباط بین تاریخ مکتوب و بخش معینی از گذشته بررسی مطرح کنیم باید این حقیقت را در نظر بگیریم که تاریخ تاریخ دان کبھی گذشته نیست. البته مقایسه این کبھی فرضی با اصل گذشته ناممکن است. و در نتیجه ساختن زنجیره ای از رویدادها که به علل یا دلایلی به هم متصلند صرفاً بازسازی آن چیزی است که رخ داده است.

این اتصال بین ساختن محققانه و بازسازی است که تاریخ را به عنوان یکی از ساختارهای نمادین اصلی تجربه فرهنگی زمان مشخص می کند. برای نشان دادن گذشته باید شمایی، و نه کبھی، از آن ساخت، مدلی که آنچه در آن نوشته شده معادل... معرف... غایب تاریخ یعنی گذشته باشد. این رابطه نامشایی و و کالتی در ذات مقصود از شناخت تاریخی نهفته است و معنی دو گانه کلمه تاریخ را که در بالا گفته شد توجیه می کند.

دوگانگی مشابهی در مورد کلمه زمان به شکلی که در عبارت «زمان تاریخی» به کار می رود وجود دارد. از یک سو زمان به شکل تجربه جمعی مردمان در گذشته است و از سوی دیگر زمان در شرح مکتوبی قرار دارد که از زمان ساخته شده است.

## سطوح زمان

در سطح نخست، زمان فیزیکی است که علم نوین طبیعت نمایش بسیار دقیقی از آن ارائه کرده است. این زمان، زمانی است بسیار ابتدایی که به یک معنا زمینه تمام زمانهای دیگر است. بعد ثبوت زمان زندگی است که اساساً جنبه تکاملی آن بررسی می شود. بنابراین در این سطح می توانیم از یک زمان تکاملی سخن بگوییم. در لایح تکامل، پیدایش سیستمهای عصبی بسیار پیچیده را می بینیم و همبسته به آن، نوعی از زمان را که می شود آن را زمان نورونی (یا عصب شناختی) نامید و لازم گویایش را متخصصان فیزیولوژی اعصاب شرح می دهند.

با پیدایش پدیده انسان، ظهور زمان فیزیولوژیکی را که با رفتار فرد ارتباط دارد و زمان تاریخی را که با زندگی جوامع، تمدنها و فرهنگها در ارتباط است، می بینیم. اما انسان نیش گزنده زمان را حس می کند و مشتاقی گریز از آن است. برای او این گریز مسئله ای اساسی است که نقش حساسی در منشأ آندیشته رهایی و بنابراین ارتباط نزدیک با بعد مذهبی هستی دارد. مقوله رهایی مفهولهای بنیادی در مردم شناسی است. زمان از چشم انداز این مقوله شکل ویژه ای دارد که می توان زمان رستگاری نامیدش.

ژاک لافوریر

فیلسوف بلژیکی

دکتر کرم طبعی زمان، زمان کبھی و زمان زبسته از زمان و نقد انتشارات دانشگاهی لوزان، لائوس.

در مفهوم نخست کلمه، زمان تاریخی بزرگتر از زمان موجودات فانی است. هر چه هنر از زمان کبھیانی نیست. زمان مردمان، ملتها و به طور کلی موجودیتهای اجتماعی است که عمر درازتری از زندگیهای فردی دارند. مردم فقط تا آن جا مورد علاقه تاریخ اند که در ارتباط با طبیعت و تغییرات یک جسامه خاص در یک زمان و مکان خاص بررسی شوند. برای تأکید بر واقعیت این گذشته تأکید شده باید توجه کرد که رویدادهای متصل به رویدادی که اکنون از نوشتن شرح تاریخی ساخته می شود همه در یک نوع زمان گاه شمار تاریخ گذاری شده اند.

این زمان تاریخی همبسته زمانی است که در گبر روایت رویدادها شده است. تعریف، زمان می برد و بالاتر از همه زمان را نظم می دهد. خلق یک شرح مکتوب عملی است شکل دهنده که، شکلهای زمانی نظام یافته در تمانیتهای بسته را از یک توالی ساده بیرون می کشد. این زمان پیکربندی شده به وسیله شکردهایی ساخته می شود که هدفها، علنها و نقض اتفاق را با هم ترکیب می کنند. در تطبیق با این زمان پیکربندی شده، زمان شخصیتهای شرح مکتوب است که می توان گفت همزمان تبدیل به شکرده مستقل می شود. به این ترتیب، بازیکر آن تاریخ هویتی واحد می یابند: هویت داستانی.

حالا اتصال دو جنبه زمان تاریخی امکان پذیر می شود. شرح مکتوب می تواند با استدلال قیاسی، به موجودیتهای تاریخی که مردم و ملتها باشند، و به جوامعی از همه نوع، هویتی داستانی اعطا کند که با هویت شخصیتهای یک داستان قابل مقایسه است. این جوامع فسرمانها (و نیز قربانیهای) جمعی شکردهایی می شوند که در مقیاس زمانی تاریخی صورت می گیرند. بین زمانی که رویدادها عملاً رخ داده اند و زمان شرح تاریخی، همان رابطه نمادینی هست که شرح تاریخی را نمائنده گذشته از میان رفته، با غایب تاریخ، می سازد. تاریخ روایت شده جای تاریخی را که جمعی تجربه شده است می گیرد.

## قدرت حال

اکنون می توانیم از زمان تاریخی، که هم تجربه شده است و هم روایت، به زمان فردی باز گردیم که بسا گریزی به افسوس خوردنها و تغزل رهاش کردیم.

نکات زیر این انتقال را ممکن می سازد: جوامع تاریخی، گرچه نمی توانند به ذرات کتشتها و واکنشهای فردی تجربه شوند بدون ارجاع به افرادی که تشریح این جوامع اند، یعنی آنها که به گونه ای در این جوامع شرکت دارند که گسویی شخصیتهای داستانی هستند که به شخص آنها مربوط می شود، قابل تعریف نیستند. همان طور که مفهوم هویت داستانی را می توان برای افراد و برای جوامع مشابه با کار برد ساختار حال، که بارور از گذشته احیر و آینده نزدیک

که تا مدت‌نزدیکتر آورد، با تقریباً بی‌نهایت، تا رویای تولد دوباره، وحدت دوباره و تکامل دوباره به دور راند. کوزلیک یادآور می‌شود که ما نمی‌توانیم افق انتظار را از فضای تجربه به دست آوریم. تنها در زمان حال است که تمرکز گذشته در فضای تجربه، با به فعل در آوردن آینده در افق انتظار، برخورد می‌کند. اما این تبادیل فقط به شرطی مبرخست است که خود حال یک نیروی آغازگری (نتیجه در این معنا از «قدرت حال» سخن گفته است) باشد.

این ساختار سه گانه - افق انتظار، فضای تجربه و آغازگری - دقیقاً قرینه سرشت زمان فردی در حال موجود است. آگوستینوس قدیس در اعتراضات خود، از زمان به گونه‌ای که از حال سه‌گانه تشکیل شده باشد سخن می‌گوید. او می‌گوید «حالی چیزهای گذشته، خطاخره است. حالی چیزهای اکنون، رؤیاست. است. حالی چیزهای آینده؛ انتظارست.» هنوز «گذشته اخیر و هم اکنون» آینده نزدیک هر یک ریشه در قدرت حال دارند که به زبان نماد، هویشیاری نامیده می‌شود و به زبان عمل، توانایی آغاز چیزی در جریان چیزها.

این شباهت بین ساختار زمان تاریخی و ساختار زمان فردی را از دو راه می‌توان درک کرد. راه نخست را می‌توان درونی کردن راهی که یک اجتماع در زمان تاریخی در آن قرار گرفته است، و راه دوم را بیرونی کردن حال سه‌گانه فردی دانست. شباهت بین هویت داستانی فردی و هویت داستانی جمعی، که به نوبت خود منعکس کننده هم‌رویی بین طرح و شخصیت در تاریخ مکتوب و بیوگرافی است، این تفسیر دوگانه را توجیه می‌کند.

اکنون به نقطه آغاز باز گشته‌ایم. از مسوئله شاعر در افسوس پرواز زمان، نابودی خاطر، و برآورده نشدن آرزوها آغاز کردیم و این مرثیه آگاهی اندوهبار از زمان فردی را در مقابله با تأمل در نظم نجومی و زمان بیگانه‌اش قرار دادیم. موضوع را تمام و کمال بررسی نکردیم. فقط مجموعه‌ای از بیوتیهای واسط را مورد بحث قرار دادیم که عبور برآرمان از فاصله زمانی را مطرح می‌کنند: زمان بزرگ اسطوره‌ها، دورانها و کروئوسوفی‌ها، زمان گاهشماری، زمان تاریخی که بزرگتر از زمان فردی است، و زمان فردی که می‌توان آن را نقطه پایان درونی کردن تمام این زمانها دانست که، ذره به ذره، نماد زمانی بیگانه عالم می‌شوند.

مویه تمام شده است، با تجربه آغازگری و هویشیاری قدرت بخشنده به زمان حال جبران شده است. و در عنصر زبان، با ساختارهای نمادینش، است که ساخته شدن تدریجی تجربه فرهنگی زمان را دنبال کرده‌ایم.

ترجمه امید افتداری



است (در خاطر و فراق از یک سو و در نقشه‌ها و امیدها از سوی دیگر) نیز مشابهاً در مورد زمان جمعی و زمان فردی صدق می‌کند.

زمان تاریخی را می‌توان به شکل رابطه‌ای دید بین آنچه رینهارت کوزلیک فیلسوف آلمانی افق انتظار و فضای تجربه می‌نامد. منظور او از فضای تجربه، کلیت تمام سیرانهایی است که از طریق سنت به حال تاریخی انتقال یافته است، و منظور از افق انتظار به فعل در آوردن نقشه‌ها و امیدهایی است که آینده را در حال جای می‌دهند. اگر میرانها سخت و بی‌انعطاف، مرده و ساکن باشند فضای تجربه می‌تواند تنگ و تهی باشد. افق انتظار را می‌توان در نظم زمانی روزمره

مونتاز عکس از جرد برنارد